

کتاب‌های
کتاب‌های ذهن
کتاب‌های ذهن زیبا
زیبا

معنای زندگی

ویل دورانت

ترجمه‌ی زهره زاهدی



بندار تاپان

فهرست

پیشگفتار ۹

بخش اول: توسل برای معنا

فصل اول: یک نامه ۱۹
فصل دوم: مسئله و مذهب ۲۵
فصل سوم: مسئله و علم ۲۷
فصل چهارم: مسئله و تاریخ ۳۵
فصل پنجم: مسئله و مدینه‌ی فاضله ۴۱
فصل ششم: خودکشی عقل ۴۷

بخش دوم: افکاری در باب نارضایتی‌های حاضر

فصل هفتم: دانایان کلام پاسخ می‌دهند ۵۵
فصل هشتم: بازیگران، هنرمندان، دانشمندان، فرهیختگان و ۸۱
فصل نهم: پاسخ پیروان ادیان ۱۰۳
فصل دهم: توضیحات سه‌زن ۱۱۳
فصل یازدهم: افکاری از زندان ۱۲۵
فصل دوازدهم: شک‌گرایان حرف می‌زنند ۱۳۳

بخش سوم: نویسنده پاسخ می‌دهد

فصل سیزدهم: در باب معنای زندگی ۱۳۹

فصل اول

یک نامه

در روز پانزدهم ژوئیه ۱۹۳۱، نامه‌ی زیر را با برخی تغییرات، از خانه‌ی خودم در نیویورک برای مشاهیر برجسته‌ی مشخصی در اینجا و در خارج ارسال کردم. کسانی که آنها را بسیار هوشمند می‌دانستم.

_____ عزیز

آیا ممکن است برای چند لحظه دست از کار بکشید و با من یک بازی فلسفی بکنید؟ من می‌کوشم با پرسشی مواجه شوم که نسل ما، شاید بیش از هر نسل دیگری، ظاهراً همواره آماده‌ی پرسیدن آن بوده، اما هرگز نتوانسته به آن پاسخ دهد: معنای زندگی انسان چیست، یا زندگی انسان چه ارزشی دارد؟ پیش از این عمدتاً نظریه‌پردازان از ایخانتون^۱ و لائوتزه^۲ گرفته تا برگسون^۳ و اشپنگلر^۴ به این سؤال می‌پرداختند. نتیجه‌ی کار نوعی خودکشی روشنفکرانه بود: تفکر، در پیشرفته‌ترین شکلش، ظاهراً ارزش و مفهوم زندگی را از میان برده است. رشد و توسعه‌ی علوم که آن‌همه آرمان‌گرایان^۵ و اصلاح‌طلبان^۶ آرزویش را داشتند، چنان موجب سرخوردگی و دلسردی شد که تقریباً روحیه‌ی نسل ما را در هم شکست.

اخترشناسان به ما می‌گویند که مسائل مربوط به انسان چیزی نیست

۱. Ikhnaton - پادشاه مصر باستان م.

۲. Lao-tzu - فیلسوف چینی م.

۳. Henry Bergson - فیلسوف فرانسوی م.

۴. Oswald Spengler - فیلسوف آلمانی م.

5. Idealists

6. Reformists

جز لحظه‌ای در گذر یک ستاره. زمین‌شناسان به ما گفته‌اند تمدن چیزی نیست جز یک پیش‌درآمد مشروط به شرایط معین، در بین دو دوره‌ی یخبندان. زیست‌شناسان به ما گفته‌اند که کل زندگی یک جنگ است. نبردی برای وجود داشتن در میان افراد، گروه‌ها، ملت‌ها، قرابت‌ها و گونه‌ها. مورخین به ما گفته‌اند «پیشرفت» یک توهم است، که شکوه و جلال آن در یک زوال اجتناب‌ناپذیر به آخر می‌رسد. روان‌شناسان به ما گفته‌اند که اراده و خود، ابزارهای درمانده و بی‌نوای وراثت و محیط زیست هستند و روحی که زمانی تصور می‌شد فسادناپذیر است، چیزی جز افروختگی زوال‌پذیر مغز نیست.

انقلاب صنعتی «خانه» را خراب کرد و کشف روش‌های پیشگیری از بارداری در حال خراب کردن «خانواده»، اخلاقیات قدیم، و شاید (از طریق عقیم‌سازی هوش) نسل است. عشق را به اجزای مادی تجزیه می‌کنند و ازدواج می‌رود که به یک آسایش روانی موقت، کمی بهتر از بی‌قیدی در روابط جنسی تبدیل شود. دموکراسی به سمت چنان فسادی رو به انحطاط گذاشته است که تنها در رم دوران میلوا یافت می‌شد و رؤیای زمان جوانی‌مان، یعنی یک مدینه‌ی فاضله‌ی سوسیالیستی، همان‌طور که می‌بینیم روز به روز با سازش خستگی‌ناپذیر انسان‌ها ناپدید می‌شود. هر اختراع تازه‌ای اقویا را قوی‌تر و ضعفا را ضعیف‌تر می‌کند. هر مکانیزم تازه‌ای جانشین انسان‌ها می‌شود و وحشت جنگ را چندین برابر می‌کند.

خدا، که زمانی تنها تسلا‌ی زندگی کوتاه‌مان بود و از شر رنج و عذاب به او پناه می‌بردیم، از خاطره‌ها محو شده است و هیچ تلسکوپ یا میکروسکوپ‌ی پیدایش نمی‌کند. در آن چشم‌انداز کلی که فلسفه باشد، زندگی تبدیل به تکثیر از سر هوس حشراتی به نام انسان در روی زمین شده است، یک اگزمای سیاره‌ای که ممکن است به‌زودی درمان شود.

در این بیماری هیچ چیز جز مرگ و اضمحلال قطعی نیست. خوابی که به نظر می‌رسد هیچ بیداری در پی نداشته باشد.

ما به سمتی کشیده می‌شویم که نتیجه بگیریم بزرگ‌ترین اشتباه در تاریخ بشر کشف «حقیقت» بود. حقیقت هیچ آزادی‌ای به‌جز آزادی از توهمات‌ی که اسباب تسلی‌مان بودند و بازداری‌هایی که محافظت‌مان می‌کردند، به ما نداد. حقیقت ما را خوشبخت نکرد، چرا که خودش زیبا نیست و شایسته‌ی آن نبود که مشتاقانه به دنبالش برویم. حالا که به آن نگاه می‌کنیم، نمی‌فهمیم چرا برای یافتنش این‌همه عجله داشتیم. چرا که حقیقت همه‌ی دلایل هستی را از ما گرفت، به جز لذت لحظه‌ی حاضر و امیدی ناچیز به فردا.

این معبری است که علم و فلسفه به روی ما گشوده‌اند. من، که سال‌ها عاشق فلسفه بودم، حالا به خود زندگی هم پشت کرده‌ام و از شما به عنوان کسی که هم زندگی و هم فکر کرده است، می‌خواهم کمکم کنید بفهمم. شاید قضاوت کسانی که فقط زندگی کرده‌اند، با قضاوت کسانی که فقط فکر کرده‌اند متفاوت باشد. یک لحظه از وقت‌تان را به من بدهید و بگویید زندگی برای شما چه معنایی دارد، چه چیز باعث می‌شود به راهنان ادامه دهید؟ مذهب چه کمکی به شما می‌کند، البته اگر اصلاً کمکی می‌کند؟ منابع الهام‌بخش و انرژی‌بخش شما کدام‌ها هستند؟ هدف و محرک شما برای زحمتی که می‌کشید چیست؟ تسلا و شادی را در کجا می‌یابید و دست آخر گنج‌های شما در کجا پنهان‌اند؟ اگر لازم می‌دانید به‌اختصار بنویسید، اگر برای‌تان امکان‌پذیر است، فصل و در وقت فراغت بنویسید، چرا که هر کلمه‌ای که بنویسید برای من ارزش‌مند خواهد بود.

ارادتمند شما

ویل دورانت